

فصلنامه علامه

نشریه مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی - انسانی دانشگاه تبریز

سال هفدهم - شماره پیاپی ۵۴

پاییز ۱۳۹۷

## دیالکتیک عشق در اشعار فخرالدین عراقی مروج افکار ابن عربی\*

احمد فرشباغان\*\*

### چکیده

عشق یکی از مفاهیم کلیدی در عرفان ابن عربی است که آفرینش هستی بر آن استوار شده است. ابن عربی منطق و روش مخصوص به خود را برای بیان حقایق عشق دارد به همین دلیل هانری کربن عنوان "دیالکتیک عشق" را برای شیوه ابن عربی به کار می‌برد. وی عشق را ذوقی می‌داند که حقیقتش آشنا نیست اما چون به وسیله ذوق و چشیدن قابل ادراک است، پس حقیقت مجهولی ندارد زیرا به علم حضوری دریافتنی است. (فرهانی‌پور، ۱۳۹۴: ۴۶-۴۷) فخرالدین عراقی از جمله شخصیت‌هایی است که به ترویج افکار ابن عربی اهتمام داشته است، عراقی اندیشه‌های ابن عربی را در باب عشق در آثارش از جمله لمعات، عشاق نامه و غزلیات به خوبی منعکس کرده است، او گاه راوی اندیشه‌های ابن عربی در

\* تاریخ دریافت: ۹۶/۹/۳۰

تاریخ پذیرش: ۹۷/۱/۲۹

farshbafian@tabrizu.ac.ir

\*\* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز

این زمینه است و گاهی کشف و شهود خود را در زمینه عشق بازگو می‌کند. در این مقاله سعی شده اندیشه‌های ابن عربی را در زمینه عشق در غزلیات عراقی بازیابی کنیم.

این پژوهش با استفاده از روش تحلیل محتوا به تطبیق آرا و اندیشه‌های محوری ابن عربی و عراقی در زمینه عشق می‌پردازد و یکی از مهم‌ترین یافته‌های پژوهش این است که غزلیات عراقی تحت تاثیر دیالکتیک عشق ابن عربی است و تفاوت عمده آن‌ها در نحوه بیان شاعرانه و زبان تخیلی عراقی می‌باشد.

**واژگان کلیدی:** دیالکتیک، عشق، ابن عربی، عراقی، غزلیات، محبت

## مقدمه

عشق معنایی گسترده و چند سویه دارد که از یک سو به انسان و از دیگر سو به خدا منسوب است. حقیقت عشق مفهومی اساسی در ادبیات عرفانی است که سیر تحولات انسان و سلوک به سوی تعالی و تکامل را بیان می‌کند، هر چند در سیر تطور اندیشه‌های عرفانی، عشق از مفاهیم بنیادین است، اما مراتب و مراحل عشق بر اساس تجارب گوناگون عرفا متعدد و متنوع می‌باشد و هر عارف یا متفکری بر مبنای تجربه‌های شخصی آن را تقسیم‌بندی کرده است. بدون تردید ابن عربی تأثیرگذارترین شخصیت عرفان اسلامی بعد از خود بوده، ابداعات و ابتکارات او در عرفان حائز اهمیت است. وی علاوه بر رسالات و کتاب‌های متعدد در این باره در جلد دوم کتاب فتوحات مکیه، بحث مفصلی درباره عشق دارد. ابن عربی پس از ورود به بحث عشق به این نتیجه می‌رسد که عشق تعریف پذیر نیست و باید آن را چشید و عشق را شربی مدام می‌داند که هرگز سیرابی در پی ندارد. بعد از ابن عربی تمام اندیشمندان عارف به نوعی از آراء و عقاید او متأثر بوده‌اند در این میان فخرالدین عراقی به واسطه صدرالدین قونوی از شاگردان ابن عربی با نظریات وی آشنا شد و در آثارش به تبیین اندیشه‌های وی پرداخت. مهمترین اثر عراقی در این زمینه لمعات است و غزلیاتش انگار بیان شاعرانه اندیشه‌های ابن عربی در زمینه عشق است.

سعید نفیسی در دیباچه‌ای که بر دیوان عراقی نوشته است می‌گوید: «من در زبان فارسی شاعری را نمی‌شناسم که مانند فخرالدین عراقی در بیان عشق تا این اندازه دلیر و بی‌باک و بلندپرواز بوده باشد. حتی در ادبیات زبان‌های دیگر تا این اندازه بلندپروازی در بیان عشق دیده نشده است. (نفیسی، ۱۳۶۳: ۳۸)

هدف مقاله این است که یکی از آموزه‌های کلیدی مکتب ابن عربی و عرفان اسلامی یعنی عشق را بهتر درک کنیم و نشان دهیم این دیالکتیک چگونه در غزلیات عراقی و به تبع آن در غزل فارسی نمود یافته است.

### عشق از دیدگاه ابن عربی:

ابن عربی محبت را مقامی الهی می‌داند که خداوند خود را بدان توصیف نموده و نام خود را «ودود» نهاده است. وی اساس هستی را محبت و عشق می‌داند:

بالحبِّ صحَّ وجوب الحقِّ حیث یری فینا و فیہ ولسنا عین اشباه

(ابن عربی: بی تا، باب ۷۸)

معنی: واجب الوجود بودن خدا، به وسیله عشق انجام می‌گیرد، در هر کجا، چه در ما و چه در او، که عشق دیده شود (تحریرچی، ۱۳۸۰: ۱۸)

از نظر ابن عربی عشق الهی چنان گسترده است که تمام وجود را در بر می‌گیرد و جهان هستی را زاییده عشق الهی می‌داند و رابطه خداوند و عالم را رابطه‌ای عاشقانه توصیف می‌کند. (فراهانی پور، ۱۳۹۴: ۷۳).

وی برای محبت سه مقام حُب الهی، حب روحانی، حب طبیعی و چهار لقب به شرح زیر قایل است:

«حب» به معنی خلوص در قلب و صفای آن از تیرگی‌های عوارض. در این میان دوستدار هیچ غرض و اراده‌ای در برابر محبوب خود ندارد.

«ودّ» که برگرفته از اسماء حق است و این صفت در او پایدار است.

«عشق» شکل افراطی محبت است که خداوند در آیه «والذین آمنوا اشد حباً لله»

(بقره / ۱۶۵) به آن اشاره کرده است.

«هوی» که سپردن تمام اراده به محبوب، و تعلق به اوست در اولین چیزی که در قلب حاصل می شود.

در دیالکتیک عشق ابن عربی، بدون عشق و دوست داشتن نمی توان به معرفت دست یافت؛ یعنی خداوندی که از طریق احساس و حواس برای ما مُدرک و دریافتنی است، همان است که در هر معشوق با نگاه عاشق ظاهر می شود، چون فقط حق، معشوق حقیقی است و ممکن نیست کسی را بی تصور و تجسم ذات حق در او، دوست داشت. (ستاری، ۱۳۷۴: ۲۴۹) وی بر مبنای حدیث «ان الله جمیل و یحب الجمال» (کلینی: ۱۳۹۲، ج ۶، ص ۴۳۸) و حدیث کنز: «كنت کنزاً مخفياً فأحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف» (فیض کاشانی: ۱۳۴۲، ۳۳) زندگی و حرکت در عالم تکوین را فقط در سایه عشق می بیند.

همانطور که اشاره شد ابن عربی محبت را دارای سه مقام می داند:

محبت الهی که از سوی محبت خالق است به مخلوق که از طریق این محبت خالق خویش را می آفریند، یعنی این محبت صورتی را می آفریند که خالق خود را در آن عیان می سازد.

محبت روحانی در مخلوقی قرار گرفته که همواره طالب موجودی است که «صورت» آن را در خویش کشف می کند.

محبت طبیعی که مشتاق مستولی شدن است و بی هیچ اهمیتی به خرسندی محبوب، در پی خرسندی خویش است. وی معتقد است که کاملترین عارفان عاشق، کسانی هستند که خداوند را همزمان هم به خاطر خودش و هم بخاطر خودشان دوست می دارند، زیرا این قابلیت حاکی از متحد شدن سرشت دوگانه انسانی در وجود این افراد است. (کرین، ۱۳۹۳: ۲۳۹).

### ویژگی‌های «دیالکتیک عشق» ابن عربی

با تعمق در آثار ابن عربی و تحلیل‌هایی که از اندیشه‌های وی ارائه شده است، می‌توان ویژگی‌های دیالکتیک عشق ابن عربی را این چنین بیان کرد:

- شیفتگی برای معشوق نامعین که در کشف، یک تجلی روی می‌دهد و عشق به آن تعلق می‌گیرد. (پیش آگاهی نفوس انسان‌ها به اشیاء از پشت پرده‌ی غیب). حالتی مجهول که انسان نمی‌داند به چه کسی و به چه انگیزه‌ای شیفته و شیدا شده است.

- پرداختن به خود عشق و منصرف شدن از متعلق عشق یعنی معشوق یا «حب‌الجب».

- تعریف ناپذیری عشق.

- عشق یکباره عاشق را در خود مستغرق می‌سازد (عشق به خدا)، ظاهرش در ظاهر محبوب و باطنش در باطن محبوب، شیفته می‌شود و به همین جهت خدا «ظاهر و باطن» نامیده می‌شود.

- ناسازگاری عقل و عشق: هر عشقی که در عاشق، عقلی یا تعلق باقی گذارد که جز به محبوبش بیندیشد، عشق ناب نیست.

- خدا در هر معشوق بر چشم هر عاشقی، ظاهر است، هیچ موجودی نیست که عاشق و دوستدار نباشد. جهان همه عاشق و معشوق است و همه به او باز می‌گردد.

- خدا از سر غیرت الهی نمی‌خواهد کسی جز او دوست داشته شود، زیرا سبب عشق زیبایی است و خدا دارای آن است. خداوند زیباست و دوستدار زیبایی پس خودش را دوست دارد.

- عشق تعلق ویژه از تعلقات اراده است و عشق جز به «معدوم غیرموجود»

تعلق نمی‌گیرد.

و در مورد آیه « یحبهم و یحبونهُ » می‌گوید: در اینجا ضمیر غایب و فعل مستقبل آمده و متعلق دوست داشتن به غایب و معدوم افزوده شده است. چه هر غایبی، معدوم و اضافی است.

- عاشق در عشق خود، به سبب اختیار، دو ضد را جمع می‌کند تا ثابت شود که او به صورت خدا آفریده شده است.

- پیوند با نقش خلاق خیال در عشق، عاشق به سبب نزدیکی زیاد، نمی‌تواند محبوب را تصور کند و به همین دلیل دچار خستگی، پریشان فکری و سرگشتگی می‌شود.

- نفوس انسانها در سرشت خود، دوستدار سروری و ریاستند و عاشق با عشق خود، برده معشوق است. معشوق به عاشق چنان عشق می‌ورزد که به سروری خود عشق می‌ورزد.

- هدف از عشق روحانی اتحاد است، یعنی ذات محبوب، عین ذات محب و ذات محب، عین ذات محبوب گردد.

### فخرالدین عراقی و تاثیر پذیری او از ابن عربی

ابراهیم بن بوذرجمهر، مشهور به فخرالدین عراقی در حدود سال ۶۱۰ در روستای کمیجان از توابع اراک زاده شد. او پس از تکمیل آموزش قرآن برای ادامه تحصیل به همدان رفت و در آنجا تحصیل کرد؛ تا ۱۷ سالگی کلیه معارف سنتی رایج را کسب کرده و به تعلیم علوم قرآنی پرداخت؛ در هفده سالگی در حدود سال ۶۲۷ از همدان عازم هندوستان شد و در هندوستان به خدمت شیخ زکریای مولتانی رسید و در عرفان به جایی رسید که شیخ زکریا خرقة خویش را به وی پوشاند و بعد از مدتی با دختر او

ازدواج کرد. عراقی ۲۵ سال در خدمت شیخ بهاء الدین زکریا بود. بعد از وفات شیخ چون مشایخ آنجا با وی سازش نداشتند از آنجا راهی حج شد و بعد به عمان و بحرین و روم و در شهر قونیه به خدمت شیخ صدرالدین قونیوی رسید و با بزرگانی چون مولانا جلال الدین محمد بلخی، شمس تبریزی، و شیخ سعید فرغانی هم‌نشین شد.

عراقی مدتی نیز در دمشق زندگی می‌کرد تا در سال ۶۸۷ رحلت کرد و در جوار تربت ابن عربی به خاک سپرده شد. از وی آثاری از جمله: دیوان اشعار، رساله عشاق نامه و لمعات باقی مانده است. دیوان اشعارش مشتمل بر بیست قصیده، سیصد غزل، هفت ترکیب بند و ترجیع بند و دویست رباعی است.

عراقی در غزلیاتش مراتب سیر و سلوک و عشق را بازگو می‌کند. مهمترین اثر عراقی رسالهٔ مثنوی به نام «لمعات» است که اثری کامل در باب عشق می‌باشد. اکثر محققان معتقدند «لمعات» ترکیبی متعادل و متوازن از آراء ابن عربی و شیخ احمد غزالی است. (صابری، ۱۳۸۹: ۲۱۹ و اکرمی، ۱۳۷۴: ۲۰)

عراقی کتاب «عشاق‌نامه» را در باب عشق الهی و رابطهٔ آن با عشق انسانی سروده است، این مثنوی تاملی است در ذات خدا از دیدگاه موجودی زیبا که تجلی خداست و چگونگی عشق انسان که راه را برای عشق خدایی هموار می‌کند. وی عارفی عاشق مسلک است که سخنانش حاکی از سوز و شوق باطن و کمال نفس می‌باشد. در اشعارش بیشتر به مضمون توجه می‌کند تا لفظ. مثنوی و قصایدش بیشتر رنگ تحقیق دارد، اما غزلیاتش شورانگیز و لطیف می‌باشد.

عراقی پس از حضور در قونیه و مجلس درس صدرالدین قونیوی «لمعات» را به رشتهٔ تحریر کشیده و به قول صدرالدین، لمعات وی لب فصوص‌الحکم است. سید



حسین نصر معتقد است که لمعات بیش از هر کتاب دیگری در معرفی ابن عربی به فارسی زبانان تاثیر داشته است (نصر، ۱۳۵۲: ۱۴۳).

همانطور که اشاره شد عراقی از عرفان ابن عربی و آرا و اندیشه‌های او بهره برده است. اصل وحدت وجود مهمترین اصل عرفانی ابن عربی است که عراقی در لمعه اول و چهارم از کتاب لمعات با عنوان ظهور وحدت در کثرت به این اصل توجه داشته است، همچنین در غزلیات که محور اصلی آن را عشق تشکیل می‌دهد به اندیشه‌های ابن عربی در باب صد و هفتاد و هشتم، شناخت مقام محبت از کتاب فتوحات مکیه توجه داشته است که در این مقاله مفهوم عشق در غزلیات عراقی و چگونگی بهره‌گیری از دیالکتیک عشق ابن عربی بررسی شده است.

### عشق و تجلی آن در غزلیات عراقی

عشق از مفاهیم تعریف ناپذیر است و به قول مولوی :

هر چه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن  
(مولوی: ۱۳۸۰، ۴۲۵/۱)

و یا به قول ابن عربی « الحب ذوق ولا تدرى حقیقته » (ابن عربی، بی تا، ج ۲،

ص ۳۲۰) عشق ذوقی است که حقیقتش آشنا نیست و یا عراقی می‌گوید:

عشق سیمرغیست کو را دام نیست در دو عالم زونشان و نام نیست  
(عراقی، دیوان/ ۱۵۹)

به اعتقاد ابن عربی عشق در همه وجود جاری و ساری است و از جمله بخشش-

های خداوند می‌باشد که حقیقت عشق و محبت را در هر موجود ممکنه که متصف به

وجود است ساری و جاری نموده است.

عشق افراط محبت یا محبت مفرط است و عشق مشتق از عشقه نام گیاهی است که بر درخت می‌پیچد و آن را خشک می‌کند، عشق نیز با عاشق چنان کند (فراهانی پور، ۱۳۹۴: ۴۹-۵۰).

به طور کلی می‌توان گفت اصل عشق و محبت در عرفان به حضرت حق برمی‌گردد، و به قول دهخدا، عشق آتشی است که در دل آدمی افروخته می‌شود و بر اثر افروختگی آن، آنچه جز دوست است، سوخته گردد (دهخدا: ۱۳۷۰، ذیل عشق). فخرالدین عراقی از آن دسته از عارفانی است که عشق را برای طی طریق تا رسیدن به معشوق ازلی کافی می‌داند. در دیوان عراقی ۳۰۰ غزل وجود دارد و در این ۳۰۰ غزل حدود ۱۱۰ بار از واژه عشق استفاده شده است. در غزل‌های دیگرش نیز مباحثی مربوط به عشق، شوق، جذبه و حسن مطرح می‌شود که بیانگر شورعاشقانه عراقی در غزلیاتش می‌باشد.

### بازیابی ویژگی‌های دیالکتیک عشق در غزلیات عراقی

#### ۱- شیفتگی و شیدایی

بنمود رخ زیبا، گشتیم همه شیدا چون هیچ نماند از ما آمد بر ما بنشست

(دیوان / ۱۵۱۶)

هر بیدل و شیدایی افتاده به سودایی و ندردل من الا سودات نمی‌افتد

(دیوان / ۱۹۰۶)

عشق شوقی در نهاد ما نهاد جان ما را در کف غوغا نهاد

داستان دلبران آغاز کرد آرزویی در دل شیدا نهاد

(دیوان / ۱۸۵۰-۱۸۴۹)

تا سر زلف تو پریشان بدید شیفته شد، شور و شغب می‌کند

(دیوان / ۲۴۳۴)

غزلیات عراقی سراسر شور و شیدایی است، عراقی معتقد است معشوق با تجلی بر هستی عشق را می‌آفریند و انسان در دنیایی ناشناخته گاه مست و گاه هوشیار در نوعی حیرت و شیدایی می‌ماند.

زلفش گرهی بگشاد بند از دل ما برخاست جان دل زجهان برداشت و ندر سر زلفش بست  
در دام سرزلفش ماندیم همه حیران وز جام می لعلش گشتیم همه سرمست  
از دست بشد چون دل در طره او زد چنگ غرقه زند از حیرت در هرچه بیاید دست  
(دیوان/ ۱۵۱۷، ۱۵۱۹)

او این آشفستگی را در غزل ۱۸۰ با ردیف «نمی‌دانم» بسیار زیبا به تصویر کشیده است. «دلی یا دلبری، یا جان و یا جانان؟ نمی‌دانم». و در ابیات زیر ناآگاهی از معشوق را این‌گونه بیان می‌کند:

عجب‌تر آنکه می بینم جمال تو عیان لیکن نمی‌دانم چه می‌بینم من نادان؟ نمی‌دانم  
همیدانم که روز و شب جهان روشن به روی توست و لیکن آفتابی یا مه تابان؟ نمی‌دانم  
(دیوان/ ۳۲۶۴-۳۲۶۵)

## ۲- رهایی از متعلقات عشق، عشق برای عشق

عراقی در لمعات می‌گوید: «عشق آتشی است که چون در دل افتد هر چه یابد همه بسوزد تا به حدی که صورت معشوق را نیز از دل محو کند» (عراقی، ۱۳۶۳: ۴۰۳).  
عشق چون روی بنماید جز دل سپردن و جان دادن چاره دیگری نیست

«در دل چو کنی منزل، هم جان ببری هم دل» (دیوان، ۳۶۴۴)

با رسیدن به مستی و گنج پنهان عشق از سر جان و جهان برخیزی تا نشانت در پای بی‌نشانی گم شود و در بی‌خودی و مستی به جایی می‌رسی که «در هم شود

عبادات پس گم کند اشارات « (دیوان ، غزل ۸) و در نهایت از خود فارغ شده و از جمله جهان وارسته شده و آستین بر دو عالم افشانند.

مایه جان و دل براندازیم به زعشقت چه مایه اندوزیم؟

(دیوان ۳۳۸۳)

چه آرم بر در وصلت؟ که دل لایق نمی‌افتد چه بازم در ره عشقت؟ که جان شایان نمی‌دانم

(دیوان/۳۲۵۳)

### ۳- جمال پرستی در عشق

در عرفان ابن عربی توجه به جمال بر مبنای حدیث «ان الله جمیل و یحب الجمال» یکی از مفاهیم اساسی است، به تبع آن در غزلیات عراقی نیز توجه به زیبایی و جمال بسامد بالایی دارد. لفظ جمال در ۳۰۰ غزل حدود ۵۴ بار تکرار شده است که در مقایسه با شاعران هم عصرش از لحاظ انتخاب واژه قابل توجه است.

عراقی تجلی عشق را منوط به جلوه زیبایی و جمال می‌داند.

ورنه به جمال تو نظر کرد چشم خوش نرگس از چه بیناست

(دیوان / ۱۵۵۵)

بنمود رخ زیبا گشتیم همه شیدا چون هیچ نماند از ما آمد بر ما بنشست

(دیوان/۱۵۱۶)

ناگاه زرخسار شبی پرده برانداخت صد مهر زهر سو به شب تار برآمد

(دیوان/۲۳۰۶)

زیبایی‌های جهان هستی وزیبا رویان را انعکاسی از جمال یار می‌بیند.

در رخ خوبان جمال یار خود می‌بین (دیوان/۲۶۸۹)

زان شعله که از روی بتان حسن تو افروخت جان همه مشتاقان در سوز و گداز است

(دیوان/۱۶۶۲)

بی جمال دوست بهشت شورستان خواهد بود و انسان قدرت درک جمال حق را ندارد.

در جمالت لطافتی است که آن در نیابد کمال بینایی

(دیوان/۱۵۹۹)

ندیده روی تو، از عشق عالمی مرده یکی نماند، اگر خود جمال بنمایی

(دیوان/۸۷۴)

همانطور که جمال حق در هستی نمایان است و باید جلوه های آن را درک کرد؛

خداوند خودش نیز دوستدار جمال خویش است و خواهان درک این جمال از سوی

بندگان می باشد.

بدین صفت که تویی بر جمال خود عاشق به غیر خود، نه همانا، که روی بنمایی

(دیوان ، ۴۳۸۳)

از لطافت در نیابد کس تو را زان یقینم شد که جانی ساقیا

(دیوان ، ۱۴۵۰)

##### ۵- عشق تعریف ناپذیر است

عشق سیمرغی است، کو را دام نیست در دو عالم زو نشان و نام نیست

(دیوان /۱۷۵۷)

عراقی عشق را سیمرغ می داند که دارای چهره‌ای اسطوره‌ای - افسانه‌ای است و

نمی توان نام و نشان آن را پیدا کرد. عراقی برای نشان دادن ساختار مبهم و خیال انگیز

عشق، آن را چنین توصیف می کند.

ساز طرب عشق که داند که چه سازيست کز زخمه آن نه فلک اندر تک و تاز است

(دیوان/۱۶۴۱)

اگرچه کسی نوع ساز را نمی‌شناسد اما از نوای آن افلاک در گردش‌اند، در عین عامل بودن، ماهیت نامشخص دارد. تمامی مکاتب عرفانی اساس هستی و جنبش زمین و آسمان را به وجود عشق وابسته می‌دانند اما در توصیف و تعریف آن اظهار عجز می‌کنند.

بدین زبان صفت حسن یار نتوان کرد      به پشه طعمه عنقا شکار نتوان کرد  
(دیوان/۲۱۹۰)

عشق هر لحظه به رنگی است.

عشق است که هر دم به دگر رنگ برآید (دیوان/۱۶۴۷)  
با این توصیفات عراقی قصد دارد، دنیای لایتناهی عشق را بازگو کند که در چارچوب حواس انسانی نمی‌گنجد، پس توصیف ناپذیر است و محدود به تعریف خاصی نمی‌شود.

#### ۶- مستغرق شدن عاشق در عشق، فنا

گر یافته‌ای زعشق بویی      خون دل و چشم خون فشان کو؟  
(دیوان ، ۳۷۰۸)

سالک در عشق به درجه ای می‌رسد که متوجه اشیا و اشخاص پیرامون خود نمی‌شود، حتی گاه از وجود و رفتار و اوصاف خویش غافل می‌شود.

من چو سر درپای تو انداختم      بر سرآیم عاقبت چون موی تو  
(دیوان/۳۶۹۷)

هم ببیند جان جمال تو عیان      چون نهان شد در خم گیسوی تو  
(دیوان/۳۶۹۹)

سالک از میان برخاسته و جزئی از وجود معشوق شده است و با لذتی وصف  
ناشدنی از مرگ و ترک همه چیز و دوباره زنده شدن در وجود معشوق سخن می‌گوید.  
در کرانه گرفتن از دو جهان جان و دل و دیده را در میان نمی‌بیند و می‌گوید:

ور از دو جهان کران گرفتی      جان و دل و دیده در میان کو؟

(دیوان/۳۷۱۷)

و چنان مستغرق می‌شود که حتی نشان جان را برای فدا کردن در راه معشوق

نمی‌بیند.

خواهد که فدا کند عراقی      جان در ره او، ولیک جان کو؟

(دیوان/۳۷۲۹)

در بی‌خودی و سستی به جایگاهی می‌رسد که عبارات و اشارات گم می‌شوند و  
سالک حیات باقی را در غرقه شدن می‌بیند «چون غرقه شد عراقی یابد حیات باقی» و  
از آنجا اسرار غیب بر او آشکار می‌شوند. (غزل شماره ۸) و در جای دیگر با تعبیری  
شاعرانه و زیبا می‌گوید: که فقط رخسار معشوق را می‌بیند و هیچ چیز دیگر به چشمش  
نمی‌آید، مگر آب چشمش و دلیلش آن است که عکس یار در آب زیباتر منعکس  
می‌شود.

گر آید در نظر کس را به جز رخسار او رویی      مرا باری نظر دایم بر آن رخسار می‌آید  
مرا از هرچه در عالم به چشم اندر نیامد هیچ      مگر آبی که در چشمم دمی صد بار می‌آید  
چو اندر آب عکس یار خوشتر می‌شود پیدا      از آن رو آب در چشمم مگر بسیار می‌آید

(دیوان/۲۵۷۸-۲۵۷۶)

## ۷- ناسازگاری عقل و عشق

یکی از مسائل چالش برانگیز در عرفان، تقابل آن با فلسفه و ناسازگاری عقل و عشق است. مفهوم «عقل» در غزلیات عراقی همان « پای چوبین بی تمکین» مولاناست که در سلوک راه به جایی نمی برد.

دیوانه با عشق «عقل فرسا» بر نمی آید (دیوان/۱۹۲۹).

با نوشیدن شراب عشق، عقل می رود، چونکه عقل و هوشیاری توان درک عشق را ندارد.

های و هوی عاشقان شد از زمین بر آسمان نعره مستان اگر نشنید هشیاری چه شد؟  
(دیوان/۲۲۹۵)

عراقی شرط محو شدن در «لا» را گذر از عقل و دین می داند.

هم به بالا در رسد بی عقل و دین گر عراقی محو اندر لا شود

(دیوان/۲۵۲۶)

عقل آرزومند خدمت کردن به دل است ، اما جایگاهی ندارد. چون کار دل از دایره عقل بیرون است.

تا سر زلف تو را دل جای کرد از سرای عقل بیرون است باز

(دیوان/۲۷۷۰)

عقل هر دم نامه ای دیگر نویسد نزد جان تا بود فرمان نویسی بر در دیوان دل

(دیوان/۲۹۵۹)

چو دل زدایره عقل بی تو شد بیرون مپرس از دلم آخر که چون شد آن مجنون

(دیوان/۳۶۳۴)



و چون عقل نمی‌تواند راهگشای راه عشق باشد باید کنار زده شود و به تعبیری قربانی شود.

### ۸- ساری و جاری بودن عشق در جهان

جان‌های عشاق در سیر عاشقانه آکنده از عشق است. عاشق در هر لحظه محبوب خود را به صورتی دیگر مشاهده می‌کند و این زنجیره تجلیات مبنای پویایی و عطش جان است. (صابری، ۱۳۸۹: ۲۴۵) عشق کیمیای هستی بخشی است که تمامی کاینات از کوچکترین ذره تا آسمان‌ها تجلی جمال حق - همان کنزاً مخفیاً - و معشوق ازلی هستند. عراقی در غزلیاتش تمام هستی را مبنی بر عشق می‌داند و در تمام جنبش‌های هستی در تمام زیبایی‌های آن عشق جاری است و می‌گوید:

پنهان چه شوی ؟ که عکس رویت	در جام جهان نمای پیدااست
گل رنج رخ تو دارد، ارنه	رنگ رخس از پی چه زیباست
ور سرونه قامت تو دیدست	او را کشش از چه سوی بالااست
باغیست جهان زعکس رویت	خرم دل آنکه در تماشااست

(غزل ۱۶)

و شرط دیدن این جریان و سریان عشق را «بینایی می‌داند» (دیوان، ۱۵۵۰) و معتقد است که نمی‌توان نام هستی بر جهان نهاد و هر چه هست در همه عالم فقط معشوق است (دیوان/ ۱۸۸۵)، و اگر یک ذره گرد از آن خاک در چشم جان بیفتد با صد هزار خورشید ملاقات خواهی کرد (دیوان ۱۴۶۳).

عاشق با دیدن جلوه‌ای از جمال حق شوق دانستن در او زنده می‌شود و به وجد می‌آید و این تسری عشق به همه چیز وحدت می‌بخشد.

از خمستان جرعه‌ای بر خاک ریخت      جنبشی در آدم و حوا نهاد

دم به دم در هر لباسی رخ نمود  
 بر مثال خویشتن حرفی نوشت  
 لحظه لحظه جای دیگر پا نهاد  
 نام آن حرف آدم و حوا نهاد  
 این همه اسرار بر صحرا نهاد  
 (دیوان ، غزل ۴۶)

#### ۹- عشق جامع اضداد

عشق به صورت خدا آفریده شده است و برداشت ما از صفات خداوند اضداد می‌باشد، همان طور که می‌دانیم ذات خداوند خیر و کمال مطلق است، اما در مقام بروز و جاری شدن در عشق صفت‌های متعدد پدید آمده که چهره‌های مختلف یک حقیقت واحداند.

ظاهر و باطن نگه کن، اول و آخر ببین تا تو را روشن شود کز چیست چار ارکان دل  
 (دیوان/۲۹۶۴)

از آنجا که نگار هر زمان به هر رنگی در می‌آید بنابراین رنگهای دل نیز تغییر می‌یابد و دو عالم کمتر از یک شب‌نم جلوه می‌کند. (غزل ۱۵۴)

امید بر سر زلفش به خیره می‌بندم چگونه جمع کند خاطر پریشانی؟  
 (دیوان/۴۲۳۰)

جلوه عشق در عین آشکاری نهان است، در حال دوستی دشمن است و در ذره خورشید را می‌نماید و شادی و غمش درهم آمیخته است.

در دل و چشمم زحسن و لطف خویش آشکارا و نهانی ساقیا  
 (دیوان/۱۴۵۲)

پنهان چه شوی که عکس رویت در جام جهان نمای پیدااست  
 (دیوان/۱۵۵۳)

و حیرت خود را از حالتهای گوناگون معشوق چنین بیان می‌کند:

دلی یا دلبری؟ یا جان و یا جانان؟ نمی‌دانم همه هستی تویی، فی الجمله، این و آن نمی‌دانم؟

(دیوان/۳۲۵۰)

چو اندر چشم هر ذره چو خورشید آشکارایی چرایی از من حیران چنین پنهان نمی‌دانم

(دیوان/۳۲۶۱)

در عالم عشق درد، درمان است، وصل، هجران و دشواری آسان می‌نماید.

گهی درد تو درمان می‌نماید گهی وصل تو هجران می‌نماید

دلی کو یافت از وصل تو درمان همه دشواریش آسان می‌نماید

مرا گه گه به دردی یاد می‌کن که دردت مرهم جان می‌نماید

(دیوان، غزل ۱۱۶)

وجود اضداد در هر چیزی نشان دهنده کمال و قوت وجود آن چیز است.

#### ۱۰- نقش خیال در عشق

جهان آب است و من در وی جمال یار می‌بینم از اینجا خواب در چشمم مگر بسیار می‌آید

(دیوان/۲۵۷۹)

ابن عربی در پیوند با نقش خلاق خیال در عشق، مجنون و لیلی را مثال می‌آورد

که صورت خیالی با صورت بیرونی چنان در هم می‌آمیزد که نمی‌تواند او را بشناسد و

تصور می‌کند که او را گم کرده است، عراقی این حالت را چنین توصیف می‌کند:

شحنه عشق هر شبی برکندم ز خواب خوش در هوس خیال او باز به خواب می‌روم

(دیوان/۳۳۰۶)

جان داد دل که روزی کوی تو جای یابد گرجان شود عراقی اندر میان نگنجد

(دیوان، ۵۶)

علم خیال، همان علم خدا پیدایی است، وقتی درباره تجلیات خدا که همه موجودات از او خلق شده‌اند و یا در اعتقادات تأمل می‌کند درمی‌یابد که اینها ظهورها و غیبت‌های اسماء الهی‌اند (کربن، ۱۳۹۳: ۳۲۳) و عراقی ظهور جمال حق را در خیال می‌بیند که می‌گوید:

جولانگه جلالت در کوی دل نباشد      خلوتگه جمالت در جسم و جان ننگبند  
سودای زلف و خالت جز در خیال ناید      اندیشه وصال جز در گمان ننگبند

(غزل ۵۶)

عاشق چنان با خیال معشوق خوش است که اندوهش شادی آور شده و با خیال نرد عشق می‌بازد که می‌گوید:

دلم با این همه انده زشادی      بهار و باغ و بستان می‌نماید  
خیالت آشکارا می‌برد دل      اگر روی تو پنهان می‌نماید

(غزل ۱۱۷)

زماناً کنت لا ارضی بوصل      فصرت الان ارضی بالخیال

(دیوان/۴۱۶۵)

به دل نزدیکی ارچه دوری از چشم      دلم را چون همیشه در خیالی

(غزل ۲۷۵)

عراقی در ابیات فوق با نقش خلاق خیال اگرچه معشوق را به دل نزدیک می‌بیند، اما او را گم کرده و از ترس اینکه نقش خیال را از دست بدهد به همان صورت خیالی پناه می‌برد و در هوس خیال او باز به خواب می‌رود.

## ۱۱- سیادت و سروری معشوق

خواهی بساز کارم، خواهی بسوز جانم با کار پادشاهان ما را چه کار باشد؟  
(دیوان، ۲۲۶۷)

عشق امری دوسویه است از یک سو معشوق به عنوان پادشاه سرزمین عشق سراسر همه حسن است و زیبایی و ناز و از دیگر سو عاشق سراسر همه شیدایی و شور و نیاز، در سیر عروجی راه می‌پیماید اما سروری معشوق جز به وجود عاشق معنا نمی‌یابد، معشوق از ناشکیبایی عاشقی که در جست‌وجوی اوست، آرامش خاطر می‌یابد، اگرچه ظاهراً به عاشق فخر می‌فروشد اما باطناً خود خواهان اوست و عاشق را ملک خود می‌داند. مصداق حدیث کنز است.

خوشر از خلد برین اراستند ایوان دل تا به شادی مجلس آراید در او سلطان دل هم ز حسن خود پدید آرد بهشت آباد جان هم به روی خویش آراید نگارستان دل در سرای دل چو سلطان حقیقت بار داد صف زدند ارواح عالم گرد شادروان دل  
(غزل ۱۵۴)

عاشق ناگذران معشوق است «نگارا از سر کویت گذر کردن توان؟ نتوان» (دیوان/ ۳۵۵۹) و چون معشوق بر ملک خود نشسته، عاشق سراسر تسلیم است. چو آمد در دل و دیده خیالت آشنا بنشست ز ملک خویش سلطان را به در کردن توان؟ نتوان  
(دیوان/ ۳۵۶۰)

عاشق مدام معشوق را به سوی خود می‌خواند

بیا که بی تو دل من خراب آباد است جهان نمی‌شود آباد جز به سلطانی

(دیوان/ ۴۲۳۲)

در «غزل ۶۰» خود را گدای درگاه می‌بیند و سلطان، در کلبه گدایان نمی‌گنجد!

آری عجب نباشد گر در دلم نیابی در کلبه گدایان سلطان چه کار دارد؟

(دیوان/۲۰۰۶)

من نیز اگر نگنجم در حضرتت عجب نیست آنجا که آن کمال است نقصان چه کار دارد؟

(دیوان/۲۰۰۷)

و در نهایت توجیه آن را با کثرت در عین وحدت و وحدت در عین کثرت بیان

می‌دارد.

در تنگنای وحدت کثرت چگونه گنجد. (دیوان/۲۰۰۸)

## ۱۲- اتحاد در عشق

هر چه هست اندر همه عالم تویی نام هستی بر جهان نتوان نهاد

(دیوان/۱۸۸۵)

عاشق بعد از مستغرق شدن در معشوق، فانی شدن از تمام تعینات و با فارغ شدن

از «خودش» به «یکتایی» می‌رسد و گنج معنی در دلش ظاهر می‌گردد و شاهد جمال

خویش خواهد بود. قطره‌ای که به سوی دریا رفته و دریا شده است و با نیست کردن

«خود» در حریم هستی تنها شده و از «لا» به «الا» رسیده است.

قطره کز دریا برون آید همی چون سوی دریا شود، دریا شود

گر صفات خود کند یکباره محو در مقامات بقا یکتا شود.

(دیوان، غزل ۱۰۹)

راه عشق، راه فانی شدن است دلی که طالب کیمیای اسرار و جاودانی مطلق است

باید از خویشتن فانی شود در غیر این صورت با حسرت با خود بگوید:

ناگشته دمی ز خویش فانی خواهی که شوی به دوست باقی؟

(دیوان/۴۰۷۶)

فنا است که به اتحاد می‌انجامد هدف آدمی از عشق و سیر و سلوک رسیدن به جاودانگی است و طبیعی است که این در جهان فانی به دست نمی‌آید. و اگر ارتباطی معنوی با کمال مطلق خداوندی برقرار شود «جز رخ او هیچ کسی هیچ نبیند» (دیوان/۲۳۱۳) با اصل مرتبط گردد و جزء درکل مستغرق گردد و فنا به بقا می‌پیوندد و عاشق و عشق و معشوق یکی می‌گردد. عراقی نمود اتحاد را در حلاج می‌بیند و در غزلیات هرگاه سخن اتحاد و بقا را مطرح می‌کند گوشه چشمی به احوال او دارد.

و آن شیفته کز زلف و قدش دار و رسن یافت      بگرفت رسن، خویش به سردار برآمد  
فی‌الجمله برآورد سر از جیب به زودی      هر دم به لباسی دگر ان یار بر آمد.

(غزل ۸۹)

در غزل (غزل ۵۹) تمام تعین‌ها را محو می‌بیند و برای عمق بخشیدن به معنا شیوه استفهامی را به کار می‌گیرد:

و آنجا که بحر معنی موج بقا برآرد      برکشتی دلیران چه کار دارد؟

(دیوان/۱۹۹۵)

آن دم که آن دم آمد، دم در نگنجد آنجا      جایی که ره بر آید، رهبر چه کار دارد؟

(دیوان/۱۹۹۷)

آری ولی چو عاشق پوشید رنگ معشوق      آن دم میان ایشان دربان چه کار دارد؟

جایی که در میانه عاشق همی نگنجد      مالک چه زحمت آرد؟ رضوان چه کار دارد؟

(۲۰۰۹-۲۰۱۰)

### نتیجه‌گیری

از مباحث مطرح شده می‌توان نتیجه گرفت:

فخرالدین عراقی شاعر و عارف پاک‌باز تنها راه وصال به حقیقت را عشق می‌داند و اصلی‌ترین بنیان مشترک وی با ابن عربی «عشق» است.

عراقی یکی از شاعرانی است که به خوبی آرا و اندیشه‌های ابن عربی را با تخیل شاعرانه درهم آمیخته است.

نظریات ابن عربی در باب عشق و زیبایی‌شناسی بر عرفان اسلامی و شاعران و نویسندگان هم‌عصر و بعد از وی تاثیر مستقیم گذاشته است.

عراقی در غزلیاتش بیشتر از دو نوع عشق روحانی و عشق الهی سخن گفته است. ویژگی‌های دیالکتیکی عشق ابن عربی در غزلیات عراقی نمود یافته است.

نوع زبان و بیان عراقی در غزلیات نشان می‌دهد بیشتر از شعر و شاعری به بیان مضمون عارفانه اهمیت داده است بسیاری از ابیات در غزلیات تکرار می‌شوند و این تکرار به خاطر مضمون است.

توجه به زیبایی و تجلی جمال حق در صورت‌های مختلف انسان، گل، باغ و بهار بسامد بالایی دارد.

عشق جان‌مایه‌ی غزلیات عراقی است. وی با زبانی ساده و چنانکه خود درک نموده است، به دور از هیاهوهای کلامی و فلسفی در مکاتب فکری و فلسفی دیگر حق مطلب را ادا کرده است.

از دیدگاه ابن عربی و عراقی، عشق اساس آفرینش است و تعریف‌ناپذیر، معرفت آفرینش که جامع اضداد است و همیشه دست در گریبان حسن و زیبایی است، با عقل سازگار نیست نقش خلاق خیال را می‌آفریند تا دست در گردن معشوق اندازد تا هر دو از یک جیب سربرآوردند.



## منابع

- ابن عربی، محی الدین (۱۳۸۹)؛ *نقش الفصوص*، ترجمه نعمت‌الله ولی، به تصحیح نجیب مایل هروی، چاپ سوم، تهران: مولى
- \_\_\_\_\_؛ *بی‌تا*، الفتوحات المکیه، بیروت: دار صادر.
- اکرمی، موسی (۱۳۷۴)؛ *تجلی عشق از ابن عربی تا عراقی*، به مناسبت کنگره بزرگداشت فخرالدین عراقی، اراک: لاله سرخ.
- تحریرچی، محمد (۱۳۸۰)؛ *مدرسه عشق*، ترجمه و تنظیم بخشهایی از فتوحات مکیه، چاپ اول، تهران، خانه ی اندیشه جوان.
- حکمت، نصرالله (۱۳۸۹)؛ *مباحثی در عرفان ابن عربی*، چاپ اول، تهران، نشر علم.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۰)؛ *لغتنامه*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ستاری، جلال (۱۳۷۴)؛ *عشق صوفیانه*، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- صابری، علی محمد (۱۳۸۹)؛ *حدیث عشق*، عشق از دیدگاه چهار متفکر، چاپ اول، تهران: نشر علم.
- عراقی، شیخ فخرالدین ابراهیم (۱۳۶۳)؛ *کلیات عراقی*، تصحیح سعید نفیسی، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
- غراب، محمود (۱۳۸۶)؛ *عشق و عرفان*، محی‌الدین ابن عربی، ترجمه محمد رادمثنش، چاپ اول، تهران: جامی.
- فراهانی پور، فرزانه (۱۳۹۴)؛ *عشق و نقش آن در کمال انسان*، تهران: امیرکبیر.
- فیض کاشانی ملامحسن (۱۳۴۲)؛ *کلمات مکنونه*، تحقیق، عزیزالله عطاردی، انتشارات فراهانی، طهران.
- گُربن، هانری (۱۳۹۳)؛ *تخیل خلاق در عرفان ابن عربی*، ترجمه انشاءالله رحمتی، چاپ دوم، تهران: انتشارات جامی.

- کلینی، ثقه الاسلام محمد بن یعقوب (۱۳۹۲)؛ *اصول کافی*، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، نشر اسوه، تهران .
- نصر، سیدحسین (۱۳۵۲)؛ *سه حکیم مسلمان*، ترجمه ی احمد آرام، چاپ دوم ، تهران: شرکت سهامی کتاب.